

عالمی در چنگ ظالمی

مؤلف:

دکتر یوسف قرضاوی

مترجم:

عبدالرحمن اللہ وردی

عنوان کتاب:	عالمی در چنگ ظالمی
مؤلف:	دکتر یوسف قرضاوی
مترجم:	عبدالرحمن الله وردی
موضوع:	تاریخ اسلام - اهل بیت، صحابه و تابعین
نوبت انتشار:	اول دیجیتال
تاریخ انتشار:	دی (جدی) ۱۳۹۴ شمسی، ربیع الأول ۱۴۳۷ هجری
منبع:	



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaiislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

فهرست مطالب.....	أ
پیشگفتار مترجم.....	۱
سعید بن جبیر کیست؟.....	۵
مقدمه مؤلف.....	۷
سعید بن جبیر کیست؟.....	۸
فصل اول.....	۱۱
پرده اول.....	۱۱
فصل دوم.....	۲۳
پرده اول.....	۲۳
پرده دوم.....	۳۴
فصل سوم.....	۳۷
پرده اول.....	۳۷
پرده دوم.....	۴۳
پرده آخر.....	۵۲

پیشگفتار مترجم

دکتر یوسف قرضاوی عالمی ربانی و سخنوری توانا، نویسنده و شاعری معروف و یکی از برجسته‌ترین دانشمندان معاصر و از کادر رهبری نهضت مهم جهانی اخوان المسلمین است.

این دانشمند مبارز در روستای (صفت تراب) مصر در سال ۱۹۲۶ میلادی در خانواده‌ای متدین و فقیر متولد شد. و در ایام کودکی در حالیکه دوساله بود از سایه مهربان پدر محروم گشت، و در ده سالگی تمام قرآن کریم را حفظ نمود، و همیشه صبح‌ها به مدرسه دولتی و عصرها به حوزه علمیه می‌رفت و در سال ۱۹۵۲ میلادی از دانشکده اصول الدین فارغ التحصیل شد، و نیز همان سال مجدداً در امتحان شرکت کرد و از دانشکده ادبیات عربی فارغ التحصیل گردید و در سال ۱۹۷۳ میلادی موفق به اخذ دکترا شد.

دانشجویی، دکتر قرضاوی در زمانی بود که بعثت جاهل و نادانی و بی‌تفاوتی مسلمین، دولت‌های اسلامی از خط اصلی که پیامبر اسلام و خلفای راشدین آن را طرح ریزی کرده بودند، انحراف پیدا کردند و به درستی مصداق کامل پیشگوئی پیامبر بزرگوار ﷺ قرار گرفتند که می‌فرماید: «أَلَا إِنَّ الْكِتَابَ وَالسُّلْطَانَ سَيَفْتَرِقَانِ، فَلَا تُفَارِقُوا الْكِتَابَ، أَلَا إِنَّهُ سَيُؤَيِّ عَلَيْكُمْ أَمْرًا يَرْضُونَ لِأَنْفُسِهِمْ مَا لَا يَرْضُونَ لَكُمْ، فَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ أَذَلُّوكم وَإِنْ عَصَيْتُمُوهُمْ قَتَلُوكُمْ قَالُوا: مَاذَا نَفْعَلُ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: كُونُوا كَأَصْحَابِ عِيسَى عليه السلام، نُشِرُوا بِالْمَنَاشِيرِ وَحُمِلُوا عَلَى الْحَشَبِ، فَوَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَمُوتَةٌ فِي طَاعَةِ اللَّهِ خَيْرٌ مِنْ حَيَاتٍ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ» «ای مسلمانان، آگاه

باشید که بزودی قرآن و حکومت (دین و سیاست) از همدیگر جدا می‌شوند، ولی شما دستورات قرآن را رها نکنید و آگاه باشید که بزودی بر سر شما کسانی حکومت می‌کنند که سلطه و قدرت را فقط برای خودشان دوست می‌دارند و آن را برای شما دوست نمی‌دارند، پس اگر شما از دستورات ساختگی آن‌ها پیرو و اطاعت کنید، شما را بذلت می‌کشانند، (زیرا کسانی که از دولت‌های ظالم و ستمگر فرمانبری و اطاعت می‌نمایند در میان توده مردم مسلمان بعنوان مزدور و خود فروخته شناخته می‌شوند آبرو و حیثیت اجتماعی خودشان را از دست می‌دهند) و اگر نافرمانی کنید شما را قتل عام می‌کنند، صحابه فرمودند: یا رسول الله در آن هنگام ما چه کار کنیم، پیامبر اسلام ﷺ فرمود: شما همچون پیروان حضرت عیسی عليه السلام باشید، که با ره تکه تکه و دار زده شدند، سوگند به ذاتی که جان محمد در دست اوست، مرگ در راه خداوند از زندگی که نافرمانی خداوند در آن باشد بهتر است».

و نیز از حضرت علی عليه السلام روایت است که پیامبر اسلام ﷺ فرموده است:

«سَيَكُونُ بَعْدِي أُمَرَاءُ فَمَنْ دَخَلَ عَلَيْهِمْ وَصَدَّقَهُمْ بِكُذِبِهِمْ وَأَعَانَهُمْ عَلَى ظُلْمِهِمْ فَلَيْسَ مِنِّي وَلَسْتُ مِنْهُ، وَلَيْسَ بِوَارِدٍ عَلَى الْحَوْضِ، وَمَنْ لَمْ يَدْخُلْ عَلَيْهِمْ وَلَمْ يُعْنَهُمْ عَلَى ظُلْمِهِمْ وَلَمْ يُصَدِّقْهُمْ بِكُذِبِهِمْ فَهُوَ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ وَهُوَ الْوَارِدُ عَلَى الْحَوْضِ» (مسند احمد، ترمذی).

«بزودی بعد از من مسئولانی (ظالم و ستمگر) حکومت می‌کنند هر کس نزد آن‌ها برود و دروغ‌های آن‌ها را تأیید کند و آن‌ها را بر ظلم و ستمشان یاری نماید، آن شخص از امت من نیست و من از دوستان او نیستم و روز قیامت بر حوض کوثر بر من وارد نمی‌شود.

و هر کس که نزد آنها نرود و آنها را بر ظلمشان یاری ننماید و دروغ‌های آنها را تأیید نکند او از امت من است و من از دوستان او هستم و روز قیامت برحوض کوثر بر من وارد می‌شود».

بهرحال، حکام ظالم و ستمگر نظام حیاتبخش، اسلام را رها کرده از نظام و قوانین استعمارگران شرق و غرب پیروی می‌کردند و فقط نام اسلام را سرلوحه برنامه‌ها، و سخنرانی‌ها و رسانه‌های گروهی خود قرار می‌دادند و بس، تا ملت‌های ستمدیده و ناآگاه خود را با شعارهای جالب و فریبنده اسلامی، گول بزنند و بسکوت وادار نمایند و مسلمانان آگاه و مبارز را با نام اسلام و قرآن بر علیه خدا و رسولش قلمداد کنند و سر آنها را از تن جدا نمایند.

آری، در طول تاریخ یکی از بزرگترین حربه‌های فرعون و فرعونیان، سوء استفاده از کلمات و شعارها، برای اجرای اعمال شوم و ننگین خویش بوده است.

و اما این جوان آگاه مکتب رسول الله، از شعار فریبنده فرعون صفتان گول نمی‌خورد و طبق وظیفه شرعی، همیشه راهپیمائی‌های دانشجویان مسلمان را قیادت و رهبری می‌کند و آنها را بر علیه ظلم و ستم، شاه ستمگر ملک فاروق و فرعون قرن بیستم جمال عبدالناصر خون آشام، می‌شوراند و مصداق سنت یاوران ادیان الهی یک بار در عهد ملک فاروق و دوباره در زمان جلاد زمان جمال عبدالناصر راهی زندان می‌شود.

دکتر قرضاوی در سال ۱۹۵۶ میلادی از زندان آزاد می‌گردد، حکومت فرعون، او را از سخنرانی و تدریس منع می‌کند ولی خفاشان کور دل تا کی می‌توانند نور دعوت الهی را خاموش سازند، ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ [الصف: ۸].

«می‌خواهند با سخنان خود نور خدا را فرونشانند و خداوند کامل کننده نور خود است و هر چند کافران ناخوش ندارند»
 دکتر قرضاوی از راه تدریس و سخنرانی راه دعوت اسلامی را مسدود می‌بیند از قلم توانای خویش کار می‌گیرد و در همان زندان ده‌ها کتاب از جمله همین نمایشنامه را بنام (مسرحیة تاریخیة سعید بن جبیر وحجاج بن یوسف) و کتاب ارزشمند (الحلال والحرام فی الإسلام) را به رشته تحریر در می‌آورد و منتشر می‌سازد و پس از انتشار کتب دولت استعمارگر احساس خطر می‌کند و برای همیشه او را از مصر تبعید می‌نماید و تا امروز هم در تبعید بسر می‌برد.

دکتر قرضاوی می‌داند که بر جهان هستی نظام علیت حکم فرما است و تمام تحولات جدید عالم زنجیروار به علل و اسباب گوناگون و مختلف گذشته وابسته و مرتبطاند. به این خاطر اقوام و ملل زنده همیشه مطالعه تاریخ جهان و خصوصاً تاریخ و سیرت بزرگان خویش را در سرلوحه کارهای مهم خود قرار می‌دهند زیرا می‌دانند که تاریخ نقطه‌های ضعف و قدرت، عروج و زوال، اقوام را بازگو می‌نماید و نسل جدید را به بهترین اصول پیشرفت و تقدم و تعالی رهنمون می‌سازد و بنابراین یکی از مهمترین نقشه‌های استعمارگران شرق و غرب این است که هر گاه می‌خواهند ملتی را از زندگی شرافتمندانه محروم سازند و به بردگی و بندگی بکشانند، جوانان و نسل جدید آن ملت را از تاریخ با عظمت گذشته‌اش غافل و بی‌خبر می‌سازند چنانچه یکی از استعمارگران می‌گوید: (هر گاه می‌خواهی ملتی را خوار و نابود سازی و از زندگی شرافتمندانه‌اش محروم نمائی، حال او را از گذشته منقطع بگردان زیرا که در آن صورت بزرگان قوم آرزوی ترقی و پیشرفت را نخواهند داشت و جوانان درباره آینده تفکر و اندیشه نخواهند کرد). شاعر بزرگ و متفکر اسلام علامه اقبال لاهوری درست فرموده است:

زنده فرد از ارتباط جان و تن زنده قوم از حفظ ناموس کهن و برای اینکه حال مسلمین از گذشته منقطع نگردد، دکتر یوسف قرضاوی زندگی فقیه مبارز و محدث نمونه حضرت سعید بن جبیر را به رشته تحریر درآورده است زیرا سرگذشت. این تابعی بزرگوار برای جوانان مسلمان و متعهدی که می‌خواهند دنیای پرفتنه امروز را از ظلمت و تاریکی و از جور و ستم تبه کاران نجات دهند از واجب‌ترین کارها است تا از صبر و استقامت و ایمان عمیق او که دشمنان قبل از دوستان به فضیلتش گواهی داده‌اند، آگاهی یابند، زیرا زندگی شجاعانه او نه تنها برای اسلام و مسلمین بلکه برای تمام آزادگان و همه انسان‌های روی زمین مایه افتخار است.

تاریخ گواه است که ملت مسلمان همیشه به رهبری دانشمندان روشنفکر و علمای مبارز علیه هر نوع ظلم و ستم مبارزه کرده است. و خصوصاً علیه جلاد عصر اموی استاندار عراق حجاج بن یوسف ثقفی و اما حجاج تا دندان مسلح، با حملات نا به هنگام، زندان و شکنجه، کشتار و قتل عام مردم بی‌دفاع و مظلوم عملیات آن‌ها را خنثی می‌ساخت ولی مسلمانان سخت‌ترین شکنجه‌ها را در بدترین شرایط تحمل می‌کردند هزاران نفر راهی زندان و اموالشان مصادره می‌شد و هزاران مارک مخالفت با خدا و رسول می‌خوردند و جام شهادت می‌نوشیدند و از آن جمله تابعی بزرگوار حضرت سعید بن جبیر است.

سعید بن جبیر کیست؟

حضرت سعید بن جبیر تابعی بزرگوار در سال ۴۶ هجری متولد شد و چون تعداد کثیری از یاران با وفا و اصحاب پیامبر اسلام ﷺ در قید حیات بودند، آن‌ها را با چشم خویش دیده بود و از آن‌ها علم و دانش ایمان و استقامت، جهاد و مبارزه کسب نمود و خصوصاً از مفسران قرآن حضرت

عبدالله بن عباس رضی الله عنه و حضرت عدی بن حاتم رضی الله عنه و حضرت عبدالله بن مغفل رضی الله عنه و از اولین فرزند اسلام در مدینه منوره بعد از هجرت نبوی و شهید بزرگوار حضرت عبدالله بن زبیر رضی الله عنه و محدث و شهید بزرگوار حضرت عبدالله بن عمر بن الخطاب رضی الله عنه بیشتر استفاده نمود.

امام بزرگوار سعید بن جبیر، در عهد استانداری خون آشام و ستمگر حجاج بن یوسف ثقفی زندگی می کرد حجاج کسی بود که می گفت: (من در دنیا فقط از یک چیز لذت می برم و آن کشتار و خون ریزی است و بس).

درباره او خلیفه عدالت گستر اموی حضرت عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه می فرماید: (اگر در روز قیامت تمام ستمگران امت های گذشته حاضر شوند و از سوی ما (خانواده بنی امیه) فقط حجاج حاضر شود ستمگری های او بدون مبالغه بیشتر خواهد بود).

بدست همین جلاد و جنایتکار، هزاران مسلمان و چند تن از یاران راستین رسول اکرم صلی الله علیه و آله از جمله امام المحدثین حضرت عبدالله بن عمر بن الخطاب رضی الله عنه و حضرت عبدالله بن زبیر رضی الله عنه و تابعی بزرگوار حضرت سعید بن مسیب و حضرت سعید بن جبیر جام شهادت نوشیدند.

دکتر قرضاوی در این رساله مختصر گوشه ای از حقائق تاریخی، ظلم و ستم عهد استانداری حجاج خون آشام را بصورت داستان و نمایشنامه ای بازگو می کند، تا جوانان مسئول و متعهد با این واقعیت های تلخ تاریخی آشنا شوند و سعیدوار علیه فرعون های قرن بیستم قیام کنند و مسلمانان مظلوم را در دنیای پر ستم امروز، از زندگی ذلت بار، نجات دهند.

به امید آن روز

وما ذلک علی الله بعزیز

عبدالرحمن الله وردی

مقدمه مؤلف

این نمایشنامه از نظر شکل و صورت جدید است، و اما از نظر موضوع و ماهیت قدیم، این نمایشنامه را هفده سال پیش بشکل دیگری نوشته بودم که بسیار مورد علاقه و استقبال جوانان مسلمان قرار گرفت، و اما پس از مدتی مفقود گشت یاد دارم در سال ۱۹۴۹ میلادی من از دانشجویانی بودم که سگ‌های شکاری مصر آن‌ها را ربودند و همه ما را در زندان‌های (هاکستیب) و (جبل الطور) زندانی کردند و از ما عیب و گناهی جز اینکه مردم مسلمان را بسوی اسلام دعوت می‌کردیم ندیدند، در زندان هاکستیب صحراء، من کتاب‌های ادبیات و تاریخ را مطالعه می‌کردم موضوعی که بسیار مرا تحت تأثیر قرار داد، موضع‌گیری و عکس‌العمل، دانشمند فقیه و دلاور سعید بن جبیر در برابر طاغوت ستمگر، حجاج بن یوسف بود و من در آن دوران به نمایشنامه‌های ادبی بسیار عشق و علاقه داشتم حتی هنگامیکه دانش آموز سال اول دبیرستان بودم نمایشنامه‌ای بعنوان (یوسف صدیق) تألیف نمودم، بنابر عشق و علاقه‌ای که به نمایشنامه داشتم دریافتم که داستان سعید و حجاج، را بصورت نمایشنامه در آوردن بسیار جالب و مفید خواهد بود خصوصاً در حالیکه ما هم باطاغوتی (جمال عبدالناصر خون آشام) مثل حجاج در حال جنگ و مبارزه بودیم و به موضع‌گیری مثل موضع‌گیری سعید بسیار نیاز داشتیم، من این نمایشنامه را در زندان جبل الطور به رشته تحریر در آوردم ولی اخیراً گم شد، امروز هم تاریخ بر حسب سابق با مشکلات شکنجه‌ها و ستم‌های جدید خویش برای مبلغین اسلام تکرار می‌شود ولی بصورتی که بدرجه‌های شدیدتر، سوزنده تر وحشی تر و نیز موضع‌گیری‌هایی از سوی نهضت‌های اسلامی همچون موضع‌گیری سعید،

در مقابل ستمگری‌های مسئولین کشورهای اسلامی که کفر و ستمگری آن‌ها از کفر و ستم حجاج به مراتب آشکارتر است ظاهر می‌شود، بهر حال انگیزه‌ای که دیروز مرا برای تألیف این نمایشنامه وادار کرد، امروز هم بصورتی جدی‌تر موجود است، بنابراین مجدداً برای نوشتن آن آغاز نمودم و از زمانی شروع کردم که تاریخ آن زمان پر از قهرمانی‌ها و موضع‌گیری‌های نمونه، در جوار ظلم و ستمگری‌ها بوده است و از سیرت و شخصیت سعید بن جبیر، آغاز نمودم شخصیتی که کتاب‌های ادبیات، تاریخ، و اسماء الرجال، علم و دانش، ایمان و شجاعت او را برای ما حفظ کرده‌است.

سعید بن جبیر کیست؟

سعید بن جبیر یکی از ائمه تابعین است، هر گاه اهالی کوفه از بزرگترین دانشمندان امت اسلامی صحابی بزرگوار حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنه در مورد مسئله‌ای سؤال می‌کردند حضرت ابن عباس در پاسخ می‌فرمود: «أَسْأَلُونَكَ وَعِنْدَكَ سَعِيدُ بْنُ جُبَيْرٍ» «آیا از من سؤال می‌کنید در صورتی که سعید بن جبیر در میان شماست».

امام احمد بن حنبل رضی الله عنه در مورد او می‌فرماید: سعید بن جبیر کشته شد در حالیکه تمام مردم روی زمین به علم و دانش او محتاج بودند. سعید بن جبیر مثل فقهای دیگر روش نادرست حجاج را در میان مردم مسلمان از قبیل کبر و غرور توهین و ریختن خون مردم بی‌گناه و سلب آزادی‌ها و... پنهان نمی‌کرد.

بنابراین قائد بزرگ و شجاع عبدالرحمن بن اشعث قیسی، علیه حجاج و بنی امیه قیام می‌کند و با ارتش خویش بر عراق یورش می‌برد و بسیاری از علمای اسلام به او می‌پیوندند، که سعید بن جبیر، عامر شعبی و مطرف بن عبدالله بن شخیر از پیشتازان این نهضت اصیل اسلامی بودند.

جنگ در میان ارتش ابن اشعث و حجاج بن یوسف ادامه یافت در ابتدای امر ابن اشعث پیروز گشت ولی حجاج با قدرت و مهارت صبر و شکیبائی خویش توانست در نهایت امر، ابن اشعث را در معرکه تاریخی (دیر جماجم) آشکارا شکست دهد، ابن اشعث فرار کرد و بسیاری از طرفدارانش کشته و اسیر شدند و بسیاری هم فرار کردند.

سعید بن جبیر جزو کسانی بود که خودشان مخفی کردند و در منطق اسلام ضروری بود (جناح پیروزمند) فراریان و شکست خوردگان را رها سازد، فراریان را تعقیب نکند، اسیران و مجروحان را بقتل نرساند ولی حجاج این فرمان صریح اسلام را نادیده گرفت بسیاری از اسیران را شهید و فراریان را تعقیب کرد و سر آنها را از تن جدا نمود و سعید را نیز تعقیب کرد و بعد از گذشت بیش از ده سال او را دستگیر نمود با وجود گذشت این همه مدت طولانی او را نبخشید و آنچه دلش خواست انجام داد. بهر حال سعید بن جبیر در تاریخ اسلام برای علمای مجاهد و مبلغین اسلام چنان الگوئی قرار گرفت که خداوند درباره‌ی آنان می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ، وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا﴾ [الأحزاب: ۳۹].

«آنان که پیام خداوند را برای مردم تبلیغ می‌کنند و از او می‌ترسند و از هیچ کسی غیر از خداوند نمی‌ترسند، خداوند برای مراقبت (اعمال مردم) کفایت می‌کند.»

یوسف قرضاوی

دوحه قطر

ذی الحجه ۱۳۸۷ هجری

فصل اول

پرده اول

زمان: عصر امویان؛ در زمان حکومت عبدالملک بن مروان و استانداری حجاج در عراق.

مکان: عراق شهرک (واسط) که حجاج آن را در میان کوفه و بصره ساخته بود.

بازیگران: (حجاج در حال کبر و غرور) ریاست جلسه را بعهده دارد و اطراف او چهار پاسبان مسلح ایستاده نگهبانی می‌دهند.

پاسبان اول: ای امیر (حجاج) پیروزی که بر امیرالمؤمنین (عبدالملک بن مروان) و دشمنان کسب کرده ای مبارکت باد.

پاسبان دوم: تمام مردم عراق به وسیله نصرتی که خداوند توسط تو، امیرالمؤمنین را نصیب کرده است و از شکست ابن اشعث گول خورده و گول دهنده، سخن می‌گویند.

پاسبان سوم: این طمعکاران را گذشت، مهربانی و شفقت بیش از حد تو که بر رعیت خویش داری مغرور ساخته و برای انقلاب و نافرمانی مسلحانه یاری شان نمود، ولی بالآخره دریافتند که آن‌ها کی هستند و حجاج کیست.

حجاج: (در حال کبر و غرور) ابن اشعث گمان کرده بود که با یآوری و همکاری فقهائی مثل سعید بن جبیر می‌تواند در معرکه پیروز گردد ولی اشتباه فکر کرده بود، زیرا شمشیر حجاج شکسته نمی‌شود و ارتش بنی مروان مغلوب نمی‌گردد، و دیر جماجم گواه بر این واقعیت است.

پاسبان چهارم: ای امیر کسانیکه در معرکه دیر جماجم شرکت کرده بودند تعریف می‌کردند که شمشیر شما بر ابن اشعث و یارانش چقدر بران

بود و چگونه سرهایشان را از تن جدا و تکه‌های بدنشان را پراکنده می‌کرد و هنگامیکه نصرت و پیروزی نصیبشان شد آن‌ها چگونه برای اسارت یا فرار تسلیم شدند؟.

حجاج: آن‌ها از سرنوشت ابن زبیر و امثال او درس عبرت نگرفتند بنابراین نتیجه آنان چنان شد که دیدند و اگر بخواهند آتش فتنه را مجدداً روشن کنند من برای خاموش ساختن آن آماده هستم.

پاسبان سوم: دوباره می‌گوید: ای امیر آگاه باش و بر اسیران جنگی که سینه‌هایشان برای تو و خانواده بنی امیه پر از غصه است رحم مکن و نیز فقهائی که ابن اشعث را حتی با شمشیر یاری نمودند فراموش نفرما خصوصاً همان شیخ را که سعید بن جبیر خوانده می‌شود.

حجاج: ما در انتظار نامه امیر المؤمنین (عبدالملک بن مروان) در مورد آن‌ها هستیم ممکن است امروز برسد.

پاسبان اول: امیر المؤمنین درباره آن‌ها به جز شمشیر دستور دیگری نمی‌دهد زیرا کسی که شمشیر نافرمانی بکشد با همان شمشیر باید کشته شود.

پاسبان دوم: درست فرمودی آغاز کننده، ظالم‌تر نیز هست.

دربان: پیک امیر المؤمنین رسید.

حجاج: ما منتظر همین بودیم، نامه را بیاورید.

حجاج نامه را باز می‌کند و با آواز بلند می‌خواند، ای حجاج سلام بر تو و بر کسانی که همراه تو هستند، اما بعد هر کسی که در فتنه‌ی ابن اشعث در معرکه دیر جماجم شریک بوده است او را به استقبال شمشیر بیاورید اما اگر اقرار کند چون علیه حکومت ما خروج کرده است کافر شده است او را آزاد کنید و اگر به مسلمان بودن خود اصرار ورزد گردن او را با شمشیر از تن جدا کنید والسلام: عبدالملک بن مروان

حجاج: (دربان) رئیس پلیس را صدا کن، دربان از اتاق خارج می‌شود
رئیس پلیس را صدا می‌زند و بر می‌گردد.

رئیس پلیس: قربان حاضرم.

حجاج: برو نامه امیرالمؤمنین را برای زندانیان بخوان و سپس همه را
بیاور.

رئیس پلیس: چشم، قربان اطاعت می‌شود.

(رئیس پلیس بیرون می‌رود و بعد از چند دقیقه دربان داخل اتاق حجاج
می‌شود و می‌گوید:) مردی آمده و می‌گوید: حاجتی دارد.

حجاج: او را بر گردان امروز هیچ کسی حاجت ندارد و هیچ حاجتمندی
اجازه ورود ندارد.

دربان: پلیس او را نهیب می‌زند ولی او گریه و زاری می‌کند و می‌گوید:
یا مرا بکشید یا پیش امیر ببرید او پیرمردی کوزپشت و ریش سفید است.

حجاج: پس او را اجازه ورود بدهید.

(پیرمردی مؤدب و ریش سفید داخل اتاق می‌شود).

پیرمرد: سلام بر تو ای امیر!

حجاج: وعلیکم السلام، تو چه حاجتی داری.

پیرمرد: بیش از یکسال است شما فرزند مرا دستگیر کرده‌اید، نه او را آزاد
و نه محاکمه می‌کنید او مادر پیری دارد که اشک چشم‌هایش خشک
نمی‌شود و خواهر بیوه‌ای دارد که دارای سه فرزند یتیم است و او بعد از
خداوند سرپرست و نان‌آور همه‌ی این خانواده است.

حجاج: (با عجله و شتاب زدگی) ما چرا او را دستگیر نموده‌ایم؟

پیرمرد: (بصورت خشم) جای تعجب است، شما مردم را زندان می‌کنید و

نمی‌دانید چرا آن‌ها را زندان کرده‌اید؟

حجاج: (با نرمی و ملایمت) ای پیرمرد، تعداد زندانیان بسیار است و هر یکی جنایت و تهمت مخصوصی دارد.

پیرمرد: ولی فرزندم مرتکب هیچگونه جنایت و جرمی نشده است، بلکه فرماندار شما یکی از بستگان او را متهم و طلب نموده بود، چون او را نیافت فرزندم را بجایی او دستگیر کرده است.

حجاج: چنین پیش آمدی ممکن است مثل بیماری سل بعضی اوقات شخص سالم را هم آلوده می‌سازد، اگر تو می‌خواهی فرزندت آزاد گردد شخص فراری را تحویل ما بده.

آیا قول شاعر را نشنیده اید که می‌گوید:

ولرب مأخوذ بذنب عشيرة ونجا المقارف صاحب الذنب
بعضی‌ها به سبب گناه بستگان خویش دستگیر می‌شوند و گناهکار نجات می‌یابد.

پیرمرد: (شجاعانه می‌گوید): ولی خداوند بر عکس این دستور داده است.
حجاج: خداوند چه فرموده است.

پیرمرد: خداوند در قرآن کریم از زبان حضرت یوسف علیه السلام می‌فرماید:

﴿قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَّعَنَا عِنْدَهُ وَإِنَّا إِذَا لَطَلِمُونَ﴾
[یوسف: ۷۹]. «پناه بر خدا از اینکه ما غیر آن شخصی را که کالای خود را نزد او یافته‌ایم شخص دیگری را بجای او بگیریم اگر چنین کنیم ما بسیار مردم ستمکاری هستیم».

آیا فرمان خدا را قبول کنیم یا قول شاعر را؟

حجاج: ای پیرمرد، تو اتمام حجت نمودی و مرا قانع کردی، فرزندش را آزاد کنید.

پاسبان اول: (یا عدالت) خداوندا، این امیر عادل را زنده نگهدار.

پاسبان دوم: امیر ما همیشه در برابر دستورات قرآن کریم تسلیم می‌شود.

پاسبان سوم: امیر ما به اندازه ذره‌ای ظلم و ستم نمی‌کند.
(پیرمرد خارج می‌شود و بعد از چند دقیقه دربان داخل دفتر ریاست می‌شود).

دربان: قربان رئیس پلیس به همراهی متهمین حاضر در خدمت است.
حجاج: آن‌ها را یکی یکی بیاورید.

(مردی که از پیشانی‌ش علامت دلآوری و شجاعت هویدا است در دفتر ریاست داخل می‌شود و حجاج با خشم و اندوه بسوی او نگاه می‌کند).

حجاج: تو هم؟ در هر فتنه و فساد تو را می‌بینم دیروز همراه ابن زبیر بودی و امروز همراه ابن اشعث و هر گاه فتنه دیگری در هر سوی کشور بلند شود، تو یکی از مبلغین آن خواهی شد ای منافق گول خورده، آیا غیر از رسوائی و ذلت و شکست، چیز دیگری نصیبت گردید.

مرد: (در حال ثبات و حضور قلب) به خدا سوگند اهل حق هرگز رسوا نمی‌گردد اگر چه تمام دنیا علیه او بپاخیزد و اهل باطل هرگز با شرف و عزت نمی‌شود اگر چه ماه تابان از کناره‌ی او طلوع کند.

حجاج: (با لهجه تهدید آمیزی) اگر تو را نکشم خداوند مرا بکشد.

مرد: ولی فرماندار تو با خداوند عهد و پیمان بسته و مرا امان نامه داده است.

حجاج: آیا تو به عهد و پیمان خود وفا کرده‌ای تا ما به عهد خود وفا کنیم.

مرد: ای حجاج، آیا خیانت می‌کنی؟ و بعد از اینکه با خداوند پیمان بسته‌ای مخالفت می‌کنی؟

حجاج: (برای گریز از جواب) بگو چه چیزی باعث شد تا باز هم علیه ما قیام کنی؟

مرد: (شجاعانه می‌گوید:) آن چیزی که قبل از این مرا وادار به خروج کرده و آینده هم وادارم می‌کند این است که شما اراده‌ی پادشاهی دارید و ما خلافت و شورای اسلامی، شما اراده حکومت کسری و قیصری دارید و ما خلافت قرآنی و اسلامی.

حجاج: (به استهزاء و مسخره می‌گوید:) آیا تو مرا درس اسلام شناسی می‌دهی در صورتی که موهای پیشانی مان در اسلام سفید گشته است.

مرد: مگر همه‌ی مان نمی‌دانیم که خون ریزی و مصادره اموال مردم، ایجاد جو خفقان و وحشت بر مسلمین، در اسلام گناه بزرگی است.

حجاج: (این همه برای این است) تا اشراران و مفسدانی همچون تو را تأدیب کنیم.

مرد: فرض کنید ما یاغی بودیم ولی آیا شما با ما مثل یاغیان رفتار نمودید، در شرع مقدس اسلام یاغیان فراری دنبال نمی‌شوند، اسیران و مجروحان کشته نمی‌شوند و اموالشان مصادره نمی‌گردد.

حجاج: ولی شما تنها یاغی نیستید بلکه چون پیمان بیعت شکسته‌اید و علیه امیرالمؤمنین خروج کرده اید مرتد و کافر شدید.

مرد: بعد از اینکه صبرمان لبریز شد، علیه ظلم و ستم قیام کردیم و ابن اشعث تنها شما خروج نکرد، بلکه بر علیه تمام مردم عراق خروج نمودند و نیز علمای اسلام عراق از پیشتازان این نهضت بودند آیا بنظر تو این همه علمای کافر منافق‌اند؟ تنها تو و لشکریانت مسلمان، مؤمن، توبه کار و عبادت گزار هستید و بس.

حجاج: (در حال خشم می‌گوید:) ای خبیث مرا مسخره می‌کنی، بزودی تو را به امام مکار و گول خورده‌ات ابن اشعث ملحق می‌کنم، او را برید

گردنش را بزنید سپس حجاج بسوی آن مرد با قلبی لبریز از دشمنی و عداوت نگاه می‌کند و می‌گوید: بزودی خواهی دانست کدامیک از ما مقتول شکست خورده‌ایم؟ منم یا تو.

مرد: گمان می‌کنم تو کشته نمی‌شوی.

حجاج: چرا ای پیامبر دروغین؟

مرد: زیرا من از افراد صالحی همچون سعید بن جبیر و حسن بصری شنیده‌ام دعا می‌کردند که خداوند تو را بقتل نرساند بلکه بر سر فراش، مرگ تو را دریابد.

حجاج: (در حال شادی و سرور) حسن و سعید دعا می‌کنید تا من بر سر فراشم بمیرم؟

مرد: آری تا تمام عذاب تو، برای روز قیامت ذخیره شود و آن عذابی است بسیار شدید و رسوا کننده.

حجاج: (در حال غصه) این ملعون را بسوی جلاد ببرید، تا او را بکشد. یکی از پاسبانان: او مستحق مرگ است.

پاسبان دوم: این کمترین مجازات است که در حق او صادر می‌گردد. **پاسبان سوم:** جزای بدی بدی است (سپس آن مرد در راه اسلام و بخاطر صداقت و حق‌گویی شهید می‌گردد).

(پیرمردی از بنی تمیم و جوانی از بنی بکر وارد دفتر ریاست می‌شوند). **حجاج:** رو به جوان، ای بگری، تو مسلمانی یا کافر؟

جوان: تو از کدام یکی خوشنود و راضی هستی؟ مسلمان یا کافر؟

حجاج: (با لحنی تند) جای جدل و مناظره نیست، تو مسلمانی یا کافر؟ **جوان:** کافر (حجاج دستور آزادی آن را صادر می‌کند و جوان آزاد می‌گردد).

حجاج: بصورت مکر و فریب می‌گوید: ولی این پیرمرد تمیمی به کفر راضی نمی‌شود.

پیرمرد: ای حجاج، مرا فریب می‌دهی به خدا سوگند اگر از کفر هم چیزی بدتر می‌بود برای نجات جان خودم از شمشیر تو خوشنود می‌شدم.

(حجاج با خنده و قهقهه او را آزاد می‌کند)

(سپس شخص دیگری آورده می‌شود)

حجاج: تو بر دین چه کسی هستی؟

مرد: بر دین پاک حضرت ابراهیم علیه السلام که او از مشرکین نبود.

حجاج: گردن این دروغگو را بزنید.

(سپس مرد دیگری داخل دفتر ریاست می‌شود)

حجاج: تو بر دین که هستی؟

مرد: من بر دین پدرت شیخ یوسف.

حجاج: به خدا سوگند پدرم شخصی روزه دار و تهجدگزار بود.

دستیار: او را آزاد کنید (دستیار دستبندهای او را باز می‌کند آن مرد به حجاج نزدیک می‌شود و با لحنی تند می‌گوید).

مرد: ای حجاج، تو از همراهم سؤال کردی که بر دین کیست؟ او جواب

داد بر دین حضرت ابراهیم علیه السلام و تو دستور قتل او را صادر کردی و از من

نیز همین سؤال را پرسیدی و من در پاسخ گفتم بر دین پدرت شیخ یوسف و

تو گفستی: پدرت شخصی روزه دار و تهجد گزار بوده است و مرا آزاد نمودی.

حجاج: (سرش را تکان می‌دهد) آری، آری.

مرد: ای حجاج، به خداوند سوگند اگر پدرت مرتکب هیچگونه گناهی

نشده است تولد فرزندی مثل تو برای گناهکاری او کفایت می‌کند.

(پاسبانان در حال خوف و وحشت و زمزمه بسوی یکدیگر نگاه می‌کنند)

حجاج: (در حال هیجان) او را بکشید این ملعون و خبیث را بکشید گردنش را بزنید (جلادان حجاج او را شهید می‌کنند).
 جوانی به نام ثابت که از پیشانی‌ش علامت ایمان هویدا است داخل دفتر ریاست می‌شود).

یکی از پاسبانان: آهسته در گوش حجاج می‌گوید: این از شاگردان سعید بن جبیر است.

حجاج: تو از شاگردان شیخ گمراه و گمراه کننده هستی؟
ثابت: نه

حجاج: تو می‌خواهی رابطه خود را با او انکار کنی؟
ثابت: شیخی که تو از او نام بردی من او را نمی‌شناسم ولی من شیخ صالح و مصلح، عالم و مجاهد سعید بن جبیر را می‌شناسم.

حجاج: ای منافق نادان، آیا کسی که علیه خلافت خروج کند فتنه و فساد بر پا دارد، صالح و مصلح است؟

ثابت: ای حجاج فتنه حقیقی شکنجه دادن علما و صالحین است، آیا فرمان خداوند را نخوانده‌ای که می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ ﴿۱۰﴾ [البروج: ۱۰]. «همانا آنانکه مردان و زنان با ایمان را شکنجه و عذاب دادند و سپس توبه نکردند برای آن‌ها عذاب جهنم و آتش سوزان حاضر است».

حجاج: این نتیجه علم و دانش سعید بن جبیر است.

ثابت: بلکه این فرمان خداوند و فرمان رسول الله ﷺ است.

حجاج: به خدا سوگند همه شما را یکی یکی مثل گندم درو می‌کنم، و احدی را زنده نه خواهم گذاشت.

ثابت: تو درو می‌کنی و خداوند باز می‌کارد، آیا قدرت آفریدگار از قدرت مخلوق بیشتر نیست؟

حجاج: این نادان و مدعی علم و دانش را بکشید.

(سپس بسوی ثابت با مسخره و استهزاء نگاه می‌کند و می‌گوید:) شاید امروز شیخ صالح و مصلح به دادت برسد.

ثابت: نفع و ضرر بدست خداوند است ﴿أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ﴾ [الأعراف: ۵۴]. «آگاه باشید که آفریننده و مالک تمام امور خداوند است». ای حجاج، ما برای چنین روزی نفس‌های خود را آماده ساخته‌ایم خدا را شکر که سودا با تو منعقد گشت.

حجاج: چه سودائی ای نادان و مدعی علم و دانش؟

ثابت: «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» ﴿وَإِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ﴾ [التوبة: ۱۱۱]. «همانا خداوند جان و مال اهل ایمان را به بهای بهشت خریداری کرده است».

ای حجاج، امروز روز فروش کالا است، تا فردا قیمت آن را دریافت کنیم و آن جنت است ﴿وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ﴾ [التوبة: ۱۱۱]. «از خداوند با وفاتر بعهد و پیمان کیست؟»

حجاج: در آنجا جز از آتش جهنم چیز دیگری هرگز نخواهی یافت، عجله کنید گردنش را بزنید.

ثابت: ﴿فَأَقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا﴾ [طه: ۷۲]. «تو هر چه می‌خواهی انجام بده همانا تو هر ظلم و ستمی که در حق ما می‌کنی در همین زندگی دنیوی است و بس».

(ثابت را بسوی کشتار گاه می‌برند و شهید می‌کنند).

حجاج: از این بی‌دینان کسی مانده است؟

رئیس پلیس: بلی قربان عامر شعبی مطرف بن عبدالله، اما سعید بن جبیر، همچنانکه اطلاع دارید فرار کرده مخفی شده است.

حجاج: آیا شما با این همه اسب‌های تیزرو از پیدا کردن و دستگیر نمودن او عاجز مانده اید؟

رئیس پلیس: قربان خداوند یاورت باد کشور ما بسیار وسیع است و هر شخصی می‌تواند چند روزی زیاد یا کم فرار کند و مخفی گردد ولی حتماً مخفی گاه او در آینده‌ای نزدیک پیدا خواهد شد.

حجاج: پس این دو نفر را ببرید و تا دستگیری سعید زندان کنید و سعید هرگز نمی‌تواند از دست من فرار کند من حجاجم، من فرزند یوسف هستم.

فصل دوم

پرده اول

(سعید بن جبیر در مکه مکرمه در منزل یکی از شاگردانش مخفی است و شاگردان برای درس خواندن دور او نشسته‌اند)

سعید: بسم الله الرحمن الرحيم نحمد ونصلي ونسلم على رسوله وعلى آله وصحبه ومن اتبع هداه..

أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ رَوَى مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: «لَا تَزُولُ قَدَمَا عَبْدٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يُسْأَلَ عَنْ أَرْبَعٍ: عَنْ عُمْرِهِ فِيمَا أَفْتَاهُ، وَعَنْ شَبَابِهِ فِيمَا أَبْلَاهُ، وَعَنْ مَالِهِ مِنْ أَيْنَ اكْتَسَبَهُ وَفِيمَا أَنْفَقَهُ، وَعَنْ عَلَيْهِ مَاذَا عَمِلَ فِيهِ».

«بنام خداوند بخشنده‌ی مهربان سپاس خداوند را درود و سلام بر پیامبر اسلام و بر آل و اصحاب و پیروان او باد.

اما بعد، حضرت معاذ بن جبل رضي الله عنه از پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله روایت می‌کند که پیامبر اسلام صلى الله عليه وآله فرمودند در روز قیامت قدم‌های هیچ بنده‌ای نمی‌تواند تکان بخورد قبل از این که از این چهار چیز مورد بازخواست قرار نگیرد، از عمرش که چگونه آن را گزرانده است و از جوانیش که چگونه آن را پیر کرده است و از مالش که از چه راهی آن را کسب کرده و در چه راهی آن را خرج نموده است و از علم و دانشش که چگونه به آن عمل کرده است».

فرزندنام، این حدیث بار سنگینی بر دوش حاملین علم و دانش واجب می‌گرداند، زیرا فردا خداوند آن‌ها را مورد بازخواست قرار می‌دهد که به علم و دانش خویش تا چه اندازه عمل کرده‌اند، همچنانکه خداوند هر شخص

مکلفی را در مورد هر نعمتی که به آن داده است بازخواست می‌کند که توسط آن چه اعمالی را انجام داده است از قبیل نعمت حیات، نعمت مال، نعمت علم و دانش، که خداوند بوسیله آن انسان را از حیوانات امتیاز بخشیده است.

فرزندانم، علم نعمت عظیمی است خداوند هر که را بخواهد به او علم نصیب می‌کند و شکر این نعمت بزرگ، عمل و ابلاغ آن به مردم است و هر کسی علم تحصیل کند و عمل نماید آن شخص عالم ربانی است و اما اگر کسی علم تحصیل کند و آن را از مردم محتاج پنهان نماید روز قیامت با افساری از آتش جهنم لگام می‌شود و عالم بدون عمل چون خری بار از کتاب است، بنابراین پیامبر اسلام ﷺ از منافق بسیار می‌ترسید.

یکی از دانش آموزان: (در حال شگفت) عالم منافق؟ چگونه شخصی در یک زمان هم عالم است و هم منافق.

سعید: آن شخصی است که کله‌اش پر از علم و دانش و قلبش خالی از خوف و خشیت خداوند است. که حضرت علی رضی الله عنه از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم روایت می‌کند: «أَمَّا إِنِّي لَا أَتَخَوَّفُ عَلَيْكُمْ مُؤْمِنًا وَلَا مُشْرِكًا، فَأَمَّا الْمُؤْمِنُ فَيَحْجِرُهُ إِيْمَانُهُ، وَأَمَّا الْمُشْرِكُ فَيَقْمَعُهُ كُفْرُهُ وَلَكِنْ أَتَخَوَّفُ عَلَيْكُمْ مُنَافِقًا عَالِمِ اللِّسَانِ يَقُولُ مَا تَقُولُونَ وَيَفْعَلُ مَا تُنْكِرُونَ» «ولی آگاه باشید من شما را از مؤمن و مشرک نمی‌ترسانم، زیرا مؤمن را ایمان و مشرک را کفرش باز می‌دارد ولی من شما را از منافقی که زبانش عالم است می‌ترسانم زیرا او آنچه را که شما می‌دانید می‌گوید، ولی آنچه را که شما انکار می‌کنید انجام می‌دهد (یعنی شعار اسلامی می‌دهد و کار کافری می‌کند) فرزندانم آن شخصی است که سرش پر از علم و دانش ولی قلبش خالی از خوف و خشیت خداوند است.

دانش آموز: علامت خوف و خشیت خداوند چیست؟

سعید: علامت خشیت خداوند این است که همیشه مسلمان را از پیروی خواهشات نفسانی، معصیت و نافرمانی خداوند باز می‌دارد.

دانش آموز: چه چیزی انسان را برای خوف خداوند یاری می‌کند؟

سعید: ذکر مرگ و یادآوری روز قیامت، زیرا ذکر مرگ و قیامت زنگار قلبها را می‌زداید و غرور زندگی دنیوی انسان را می‌کاهد.

پیامبر اسلام ﷺ برای ما دو پند دهنده گذاشته است، یکی گوینده و دیگری خاموش، گوینده قرآن کریم است و خاموش مرگ و برای پند گرفتن این‌ها کفایت می‌کنند. (سعید رو به دانش آموزان می‌گوید:) اگر ذکر مرگ از من سلب گردد. بیم دارم قلبم فاسد شود.

دانش آموزی دیگر: پس معلوم می‌شود، مؤمن زندگی دنیا را باید حقیر و بی‌ارزش بداند.

سعید: هرگز نه فرزندم بلکه هر روزی که مؤمن زندگی میکند یک غنیمت بزرگی بشمار می‌آید زیرا در آن روز پروردگارش را عبادت می‌کند و مخلوقات وی را نفع می‌رساند یا نفس خویش را اصلاح می‌نماید، پس دنیا نزد مؤمن مزرعه‌ای برای آخرت است امروز می‌کارد تا فردا درو کند. (سپس همه دانش آموزان را مخاطب می‌سازد).

فرزندانش: دنیا نزد خداوند اندازه پرمگسی ارزش ندارد، و از دلیل بی‌ارزشی دنیا اینقدر کافی است که در آن نافرمانی خداوند می‌شود و دشمنانش در ناز و نعمت بسر می‌برند و ستم می‌کنند اولیاء و دوستان او نابود و در بدر می‌شوند.

فرزندانش: آگاه و هوشیار باشید تا دنیا شما را از آخرت غافل نسازد زیرا خداوند بدوست و دشمن دنیا می‌دهد ولی دین را فقط نصیب دوستان و اولیای خود می‌گرداند، فرزندانش دین بدون دانش و دانش بدون عمل و

عمل بدون اخلاص فایده‌ای ندارد، از خداوند عزوجل می‌خواهم شما را برایم ذخیره ای بگرداند، با توفیق و عنایت خودش شما را یاری نموده از کسانی بگرداند که مخلصانه عمل می‌کنند و اعمالشان مستجاب می‌گردد.

دانش آموزی دیگر: ای ابا عبدالله چنین معلوم می‌شود که این آخرین پیام و نصیحت شماست.

سعید: آری و الله که می‌داند، شاید این آخرین ملاقاتم در دنیای فانی با شما باشد.

دانش آموز: خداوند عمر شما را طولانی و نفع شما را مداوم بگرداند.
سعید: شما می‌دانید که حجاج جاسوسان و لشکریانش را همه جا برای پیدا کردنم بسیج کرده است هرگاه مرا پیدا کنند مرا می‌کشند.
دانش آموزان (در حال نگرانی و پریشانی) ما خون، جان و همه چیز خود را برای تو قربانی می‌کنیم.

سعید: بالاخره هر زنده‌ای می‌میرد با شمشیر باشد یا غیر شمشیر
وطعم الموت فی أمر حقیر کطعم الموت فی أمر عظیم
مزه مرگ یکسان است چه بر اثر چیزی حقیر صورت گیرد یا بزرگ، و آنچه را که همیشه صالحین گفته‌اند می‌گویم: ﴿رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ﴾ [الأعراف: ۱۲۶]. «خداوندا ما را صابر و شکیبا بگردان و ما را بر آئین اسلام بمیران».

بهر حال داستانی با شما تعریف می‌کنم روزی با دو تن از دوستانم نشستیم بودیم لذت و شیرینی دعا را می‌چشیدیم و از ما هر یکی برای شهادت فی سبیل الله دعا می‌کردیم، اما خداوند دعای دوستانم را پذیرفت و آن‌ها (جام شهادت نوشیدند) و پیروز شدند و من هم از خداوند امیدوارم و منتظر شهادت هستم.

دانش آموزی دیگر: ما در مقابل حجاج طاغوت و ستمگر چطور خاموش باشیم؟

سعید: فرزندم خداوند همیشه کارها را طبق خواست خود انجام می‌دهد ما همه فقهاء علیه حجاج قیام کردیم و برای جنگ علیه او به ابن اشعث پیوستیم، کتاب‌ها را کنار گذاشتیم و ارتشی آماده ساختیم، قلمها را رها و شمشیرها را بدست گرفتیم دوات علماء را با خون شهداء تبدیل نمودیم، ما اراده‌ی چیزی کرده بودیم و خداوند اراده‌ی چیزی دیگر.

و اینهمه برای ایمان، صبر و حوصله ما امتحان و آزمایشی بود عده‌ای از ما شهید گروهی زندانی و بسیاری فراری و مخفی شدند.

دانش آموز: آیا اهل حق اگر در مقابل تجاوزگران شکست خوردند گناهکارند؟

سعید: انشاء الله نه، بلکه ما هنگامی گناهکاریم که به ستم راضی باشیم با ظلم و تجاوز همکاری کنیم و اما اگر برای نابود ساختن نظام ظلم و جور سعی و کوشش کردیم، گناهکار نیستیم زیرا نتایج در دست خداوند است، او ما را درباره‌ی نتایج بازخواست نمی‌کند و اما اگر بوظیفه خویش عمل نکردیم مورد بازخواست خداوند قرار می‌گیریم.

دانش آموز عمیر: آیا برای این شب تیره نهایی وجود ندارد؟ آیا حق همیشه شکسته بازو می‌ماند یاوران و مبلغین حق و حقیقت شکنجه و کشته می‌شوند. و اهل باطل بدون معارضه و با کمال راحتی با تجهیزات مدرن و کثرت عدد خویش با کبر و غرور بر جان، مال، آبرو و حیثیت اهل حق حکومت می‌کنند آیا ما بر حق و این ستمکاران تجاوزگر بر باطل نیستند؟

سعید: ای عمیر مادرت به عزایت بنشیند، آیا تو بر حقانیت ما مشکوک هستی؟ بخدا سوگند اگر آن‌ها جسدمان را تکه تکه کنند و لاشخوران و

حیوانات وحشی ما را ببلعند در حقانیت خودمان هیچگونه شک و شبه‌ای نخواهیم داشت.

عمیر: پس چرا ما همیشه شکست می‌خوریم و آنان پی‌درپی موفق و پیروز می‌شوند؟

سعید: روزی که ما در حقانیت حق مشکوک باشیم و از اهل باطل گول بخوریم سزاوار شکست هستیم والله اگر اهل حق با دست خالی در مقابل باطل تا دندان مسلح، ثابت قدم شود، پیروز می‌گردد، اگر چه از دید کوتاه نظران شکست خورده به نظر آید. اینک برای شما در این زمینه مثالی ذکر می‌کنم، بزرگترین روز در تاریخ اسلام هجرت پیامبر اسلام ﷺ است روزی که پیامبر اسلام از منزل و وطنش اخراج می‌گردد. در حالیکه از ترس مشرکین چندین شبانه روز در غار تاریکی به همراهی حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه مخفیانه بسر می‌برد، شما از این موقف پیامبر اسلام چه تصویری دارید آیا شکست یا پیروزی؟ (همه دانش آموزان ساکت و جواب نمی‌دهند)

سعید: چرا جواب نمی‌دهید؟

یکی از دانش آموزان: کدام فرد مؤمن و مسلمان می‌تواند پیامبر اسلام ﷺ را که خداوند او را نصرت و یاری کرده است، به شکست توصیف کند.

سعید: درست و صحیح پاسخ دادی آیا در این روز هم پیامبر ﷺ پیروز بود.

(دانش آموز گیج می‌شود و نمی‌تواند جواب بدهد)

سعید: ولی من این روز را یکی از بزرگترین روزهای پیروزی اسلام حساب می‌کنم و خداوند هم در تائید قول من ارشاد می‌فرماید: ﴿إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ

لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنُ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ [التوبة: ۴۰]. «اگر شما رسول خدا را یاری نکنید، خداوند او را یاری می‌کند هنگامیکه کافران مکه او را بیرون کردند آنگاه که یکی از آن دو تن (رسول خدا) به رفیق و همسفرش (حضرت ابوبکر رضی الله عنه) که بر حال پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پیریشان و مضطرب بود) گفت: مترس خداوند با ما است.»

چه کسی می‌تواند پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را در روزی که خداوند اعلان یاری و نصرت کرده است شکست خورده تصور کند.

و حضرت عمر رضی الله عنه با بصیرت و بینش دور اندیش خویش عظمت این روز بزرگ را درست درک کرده بود، بنابراین آغاز تاریخ اسلام را از همین روز افتتاح نمود و این معقول نیست که آغاز تاریخ اسلام از روزی اعلام شود، که اسلام در آن روز شکست خورده است.

عمیر: (با عرض معذرت استاد بزرگووارم) شاید از سخنانم ناراحت شدی چون انسان از عجله خلق شده است (من هم انسانی بودم و به مقتضای طبیعت عجله کردم) زیرا دیدم که همیشه انواع مختلف مشکلات و مصائب بر مؤمنان و مبلغین اسلام سرازیر است، خصوصاً هنگامیکه مبلغین باطل و مفسدین فی الأرض را در ناز و نعمت صحت و سلامت مشاهده کردم و دیدم که زمین با تمام نعمت‌های گوناگون برای آنان مزین گشته و حتی آنان گمان می‌کنند که برای همیشه وارثین زمین‌اند.

سعید: ای فرزندم صبر و حوصله کن، زیرا برای حاملین رسالات و وارثین پیامبران مشکلات و مصائب لازم و ضروری است تا خداوند آنان را در بوته آزمایش قرار دهد و قلوب آنان را پاک نگهدارد، تا خوب و بد را از هم تشخیص دهد اما اهل باطل که در ناز و نعمت زندگی می‌کنند این یکنوع آزمایش از جانب خداوند است تا در روز قیامت عذری نداشته باشند و سپس

آن‌ها را به شدیدترین صورت مجازات می‌کند چنانکه خداوند درباره‌ی اقوام ستمگر می‌فرماید: ﴿فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمَ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَعْتَةً فِإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ ﴿٤٤﴾ فَقَطَّعَ دَابِرَ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٤٥﴾﴾ [الأنعام: ۴۴-۴۵].

«پس چون آنچه را که به آن پند داده شدند، از یاد بردند. درهای همه چیز را بر آنان گشودیم. تا وقتی که به آنچه داده شدند، شاد گشتند، ناگهان آنان را فرو گرفتیم، پس یکباره نومید شدند پس ریشه گروه ستمکاران برکنده شد. و ستایش خدای راست، پروردگار جهانیان.»

فرزندم: این سنت خداوند است که زمان همیشه در حال گردش و دگرگونی است روزی به نفع تو، روز دیگری به ضررت تمام می‌شود.

ولی اعتبار به نتایج است و نتایج خوب برای متقین است. ای عمیر آیا فهمیدی و مطمئن شدی؟ یا هنوز هم در دل شک و شبه‌ای داری، اگر مشکوک هستی مجدداً قرآن کریم را بخوان تا عقل و قلبت روشن گردد و بدانی که خداوند چگونه بندگان صالح خود را در بوته امتحان و آزمایش قرار می‌دهد تا مؤمنان واقعی را پاک نگهدارد و کافران را هلاک و نابود سازد.

آیا اول سوره عنکبوت را نخوانده‌اید که خداوند در آن می‌فرماید: ﴿أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا ءَامَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ ﴿١﴾﴾ [العنکبوت: ۱]. «آیا مردم چنین گمان کردند که به صرف اینکه گفتند ما ایمان آورده‌ایم رهایشان کنند و امتحانشان نکنند.»

و آیا فرمان خداوند را در سوره فرقان نخوانده‌اید که می‌فرماید: ﴿وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَنْتَصِرُونَ﴾ [الفرقان: ۲۰]. «ما بعضی از شما را برای بعضی دیگر سبب آزمایش قرار داده‌ایم آیا شما صبر می‌کنید.»

و فرمان خداوند در سوره محمد چنین است: ﴿ذَٰلِكَ وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَآتَتْصَرَ مِنْهُمُ وَلَٰكِن لِّيَبْلُوَ بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ﴾ [محمد: ۴]. «اگر خداوند می‌خواست از کافران انتقام می‌گرفت (ولی چنین نمی‌کند) تا بعضی از شما را توسط بعضی دیگر امتحان و آزمایش کند».

و نیز در همین سوره ارشاد می‌فرماید: ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّٰدِقِينَ وَنَبْلُوَ أَخْبَارَكُمْ﴾ [محمد: ۳۱]. «و البته ما شما را در بوته آزمایش و امتحان قرار می‌دهیم تا آنکه مجاهدین و صابرين را معلوم سازیم اخبار و اظهارات شما را بیازمائیم».

فرزندنام: بخدا سوگند هنگامیکه من در حال صحت و سلامت زندگی می‌کردم و دوستانم را در امتحان و آزمایش می‌دیدم گمان می‌کردم که خداوند از من بسیار ناراضی است تا اینکه مرا هم خداوند در بوته آزمایش قرار داد آن وقت یأس و نومیدی ام به امید تبدیل گشت، (چون دانستم) با دوستانم ملحق شده و مثل مبلغین اسلام از نعمت شهادت برخوردار می‌شوم.

عمیر: خداوند شما را از طرف ما جزای خیر عطا کند چنان پاداش خیری که همیشه به رهبران راه راست می‌بخشد زیرا مصائب و مشکلات در راه خداوند را برابیم آسان و محبوب ساختی.

سعید: (فرزندم) مؤمن همیشه از خداوند صحت و سلامتی می‌خواهد نه مصیبت و مشکلات او هرگاه به مصیبتی مبتلا شود جوانمردانه صبر و استقامت نشان می‌دهد.

(ناگاهانه پلیسی در جلسه سعید و دانش آموزانش داخل می‌شود)
پلیس: (هیچ کس از جای خود تکان نخورد) بمن خبر رسیده است که سعید بن جبیر در میان شما است او کدام یک از شما است؟

دانش آموزان: (همه با هم با یک صدای بلند) من هستیم.

پلیس: (در حال شگفت) همه تان سعید بن جبیر هستید؟

دانش آموزان: آری، همه مان سعید بن جبیر هستیم:

پلیس: سعید بن جبیر یک نفر است یا ده؟ سعید از شما یکی است مرا راهنمایی کنید و راهم را کوتاه نمائید و گرنه فرماندار را از حال همه تان مطلع می‌کنم و او همه شما را مجازات می‌کند.

یکی از دانش آموزان: من سعید بن جبیر هستم.

دانش آموز دوم: سخن او را باور مکن سعید منم.

دانش آموز سوم: سخن هردو را باور مکن به خدا سوگند من سعیدم.

پلیس: (به دانش آموز سوم می‌گوید:) تو قسم می‌خوری که سعید

هستی؟

سعید: (به پلیس می‌گوید:) ای فرزندم، سخنان همه را باور مکن سعید منم و این همه دانش آموزانم هستند آیا بنظر تو سعید جوان است حال آنکه سعید ۵۷ سال عمر دارد و این‌ها همه جوان‌اند پس چطور ممکن است سعید باشند.

پلیس: صحیح گفתי من چقدر بی‌توجه بودم.

(پلیس رو به دانش آموزی که سوگند یاد کرده بود که سعید است) تو

چطور سوگند یاد کردی که سعید هستی طالب العلم و دروغ!

دانش آموز: من قسم دروغ یاد نکردم و برابر ذره‌ای از صداقت هم عدول ننمودم زیرا سوگند یاد کرده بودم اگر من فدای فقیه اسلام سعید بن جبیر شوم، سعادت‌مند خواهم شد.

پلیس: من مثل امروز هرگز چنین ایثار و فدا کاری ندیده بودم، خداوند حجاج را هلاک کند، که ما را برای اذیت و آزار مسلمین و شکنجه دادن

علمای اسلام وسیله کار خود قرار داده است (این مسئولیت ناهنجار نابود باد).

(پلیس سپس بسوی سعید بن جبیر متوجه می‌شود و می‌گوید:)
ای شیخ؛ من تو را رها می‌کنم و امیدوارم در حالی خداوند را ملاقات
نمایم که دستم از تسلیم نمودن بدست ستمکاران ظالم آلوده نباشد.
و ای فرزندان، شیخ شما همه را به خداوند سوگند می‌دهم که هیچ کسی
را از این موضوع اطلاع ندهید زیرا اگر حجاج طاغوت از این جریان باخبر
شود، مرا ذبح می‌کند و گردنم را می‌زند و به پروردگارم سوگند اگر من
بچه‌های خردسالی را سرپرستی نمی‌کردم برای یک روز هم این مسئولیت را
قبول نمی‌کردم، خداوندا از گذشت و مغفرت تو امیدوارم.

(پلیس دو قدم می‌رود و سپس بر می‌گردد و می‌گوید:)
بهبتر است که حضرت شیخ از این منزل خارج شود به منزل دیگری که از
نظر رفت و آمد مردم دور باشد، اقامه‌گزیند، ممکن است خداوند چشم‌های
ستمگران را کور کند.

یکی از دانش آموزان: الحمد لله، تا روز قیامت در امت اسلامی خیر
موجود است چه کسی گمان می‌برد که این پلیس دارای چنین قلب با
صفائی است.

(پلیس بیرون می‌رود و سعید به دانش آموزان می‌گوید:)
سعید: فرزندانم، شما با این عمل از خود گذشتگی خویش مرا شرمنده
کردید والله من از ادای عوض آن عاجزم و بدرگاه خداوند دست به دعا
خواهم شد تا پاداش آن را به شما عطا کند، زیرا او غنی و حمید است.
فرزندانم کسانی که امروز بخاطر دنیا متحد هستند فردا به خاطر آن متفرق
می‌شوند رابطه‌ای که هرگز ریشه آن ناگسستنی است رابطه دین و تقوی
است، سعی کنید رابطه شما بخاطر خداوند باشد زیرا آنچه که به خاطر

خداوند باشد، مداوم و همیشگی خواهد بود خداوند می فرماید: ﴿الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ﴾ [الزخرف: ۶۷]. «در آن روز (قیامت) همه دوستان با یکدیگر دشمن هستند بجز از پرهیزگاران» فرزندانم همه‌ی شما را به خداوند می سپارم.

پرده دوم

(سعید بن جبیر دور از آبادی در اطراف مکه مکرمه در منزلی نشسته و یکی از دوستانش بنام ابوحصین وارد منزل می شود)
ابو حصین: ای ابا عبدالله آیا خبرداری فرماندار جدید مکه مکرمه در مسجد الحرام، به مردم چه گفته است؟
سعید: چه گفته است؟

ابو حصین: گفته است به خدا سوگند هر کجا سعید را بیابیم او را می کشم و منزلش را منهدم می سازم و ای مردم مکه شما سه شبانه روز مهلت دارید تا او را پیش من بیاورید، فرماندار در حالی سخن می گفت که دهانش کف زده بود و فریاد می کشید و نیز به من اطلاع رسیده که شخصی آدرس شما را به فرماندار داده است، او حتماً مأموری به سراغت می فرستد شما از اینجا تشریف ببرید.

سعید: ای ابا حصین، من بسیار فرار کرده‌ام مخفی شده‌ام حتی از خداوند احساس شرم می کنم پس مرا در اینجا رها کنید تا آنچه که خواست خداوند است صورت گیرد.

ابو حصین: والله من شما را همچنانکه مادرت سعید اسم گذاری کرده است خوشبخت می بینم شما را به خداوند می سپارم.

سعید: من هم تو را به خداوند می‌سپارم و هیچگاه امانت نزد او تباه نمی‌گردد. (ابوحصین خارج می‌شود و بعد از لحظه‌ای دروازه صدا می‌کند و مأمور فرماندار برای دستگیری سعید وارد اتاق می‌شود).

پلیس: فرماندار از محل اقامت تو باخبر شده است و مرا فرستاده تا تو را دستگیر کنم و نزد او ببرم ولی من از این کار به خداوند پناه می‌برم لذا به هر شهری که می‌خواهی تشریف ببر و من هم همراهت می‌آیم.

سعید: من بسیار فرار کرده مخفی شده‌ام حتی از پروردگارم احساس شرم می‌کنم خداوند هر چه مقدر کرده است خواهد شد.

پلیس: ما از تقدیر خداوند بسوی تقدیرش فرار می‌کنیم من برای شما نگران نیستم بلکه برای این امت اسلامی دلم می‌سوزد زیرا اگر علماء و دانشمندان کشته شوند احتمال می‌رود که امت اسلامی در عذاب و قهر الهی مبتلا گردد، شما موافقت کنید و با هم برویم همچنانکه حضرت موسی علیه السلام از دست فرعون فرار کرد و فرمود: ﴿رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾ [القصص: ۲۱]. «خداوندا مرا از قوم ستمگر نجات بده».

سعید: (در حالی که سخنان پلیس در او اثر کرده است از او می‌پرسد): آیا شما در اینجا اهل و اولاد دارید؟
پلیس: آری.

سعید: پس همچنانکه در پی اذیت من هستند آن‌ها را نیز می‌گیرند و اذیت می‌کنند.

پلیس: من آن‌ها را به خداوند می‌سپارم.

سعید: هرگز نه، والله من هیچگاه باعث اذیت و آزار مسلمانی نمی‌گردم به مأموریت خویش عمل کن خداوند تو را بعلت حسن نیتت پاداش خیر می‌دهد.

پلیس: فرماندار تو را بسوی حجاج می فرستد و تو می دانی او چقدر متکبر و مغرور و سنگدل است.

سعید: باید خواست خداوند اجرا گردد، تو گناهی نداری به مأموریت خود عمل کن.

پلیس: من دوست نداشتم مأمور فرماندار باشم تا بتوانم همراه شما بجای امنی فرار کنم پس چگونه وجدانم اجازه می دهد دست های شما را دست بند بزنم و بکسی بسپارم که هرگز رحم نمی کند، شما لطف کنید و آماده باشید تا از اینجا برویم.

سعید: آن ها خانواده تو را اذیت می کنند و هرگز وجدانم چنین اجازه نمی دهد ولو اینکه هر بلائی بر سرم بیاورند، تو به مأموریت خود عمل کن این دست هایم هستند، بیا آن ها را دست بند بزن.

پلیس: (در حالی که اشک از چشمانش جاری است دست های او را دست بند می زند و می گوید):

قضا و قدر خداوند برگشت ندارد خداوندا تو می دانی من هرگز برای چنین کاری آماده نبوده ام «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ».

فصل سوم

پرده اول

(سلولی که سه تن از فقهای بزرگ اسلام در آن بسر می‌برند عامر شعبی، مطرف بن عبدالله و سعید بن جبیر)

عامر شعبی: ای مطرف بن عبدالله امروز صبح چه خبر تازه ای داری.
مطرف بن عبدالله: من در خواب بشارت خوبی دیده‌ام و چنین تأویلش کردم که من از این زندان خسته کننده آزاد می‌شوم.

سعید بن جبیر: (معترضانه) خوشبختی همیشه در آزادی از زندان نهفته نیست بلکه در پایداری و استقامت بر حق است چنانچه به حضرت یوسف علیه السلام در میان زندان و فحشا اختیار داده شد، ولی حضرت یوسف فرمود: ﴿رَبِّ السِّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ﴾ [یوسف: ۳۳].

«خداوند زندان مرا پسندتر است از این کار زشتی که زنان از من تقاضا دارند».

شعبی: ای ابا عبدالله تنها مسئله زندان نیست بلکه می‌کشند و ذبح می‌کنند.

سعید: این ارشاد خداوند را می‌خواند: ﴿وَلَيْنَ فُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّم مَغْفِرَةً مِّنَ اللَّهِ وَرَحْمَةً خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ﴾ [آل عمران: ۱۵۷]. «اگر شما در راه خداوند کشته شوید یا بمیرید البته آمرزش و رحمت خداوند بهتر از هر چیزی است که شما (در حیات دنیوی) جمع آوری می‌کنید».

مطرف: آیا تو تصمیم داری گردنت را به این تجاوزگران و طاغوت‌ها تقدیم کنی در صورتی که آن‌ها خوف خداوند ندارند و بر مخلوق او رحم نمی‌کنند.

سعید: (به سوی سرش اشاره می‌کند و می‌گوید:) اگر سرم در راه خداوند از تنم جدا شد چه اشکالی دارد و آیا شما می‌دانید که آن‌ها از شما چه می‌خواهند؟ آن‌ها می‌خواهند تا شما اقرار و اعتراف کنید چون علیه آن‌ها قیام کرده اید از اسلام خارج و مرتد شده‌اید و آیا شما بکفرتان اقرار و اعتراف می‌کنید؟

شعبی: ای ابا عبدالله بصورت کنایه جایز است به کفر هم اعتراف کنیم چون خداوند می‌فرماید: ﴿إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقْلَةً﴾ [آل عمران: ۲۸]. «مگر در صورتی که از کفار ترس و وحشت داشته باشید (پس در آنحالت تلفظ به کفریات جایز است)»

سعید: ای مطرف تو هم اراده داری پیش حجاج طاغوت به کفر اقرار کنی؟

مطرف: ای ابا عبدالله (کنایه همیشه از دروغ نجات می‌دهد) به صورت کنایه و گنگ سخن می‌گویم و از جواب صریح و روشن خود داری می‌نمایم، تو چرا مثل ما نمی‌کنی تا خودت را از مرگ نجات دهی؟

سعید: چه اشکالی دارد اگر سرم با سران انبیاء شهدا و صالحین همراه باشد، آیا جسد پیامبر خدا حضرت زکریا علیه السلام با اره دو قسمت نشد؟ و آیا حضرت یحیی علیه السلام ذبح نگردید؟ آیا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم ارشاد فرموده است: «أَفْضَلُ الْجِهَادِ كَلِمَةٌ حَقٌّ عِنْدَ سُلْطَانٍ جَائِرٍ».

«حق گفتن در مقابل سلطان ستمگر بهترین جهاد است» و آیا حضرت عمر و حضرت حسین و حضرت علی و حضرت حسن علیهم السلام مظلومانه کشته نشدند؟

شعبی: آری من هم حق گفتم و برای حق جنگیدم ولی خواست خداوند چنین شد، که می‌بینی (یعنی همه شکست خوردیم شهید یا اسیر شدیم) پس صبر کنیم تا خداوند فرصت دیگری نصیبمان گرداند.

سعید: من برای حق استقامت خواهم نمود برای آن زنده و به خاطر آن خواهم مرد و با ستمکاران اعلان جنگ می‌کنم خداوند قادر و توانا است.
مطرف: آیا اگر تو امروز حق بگویی ظلم و ستم تجاوزگران و ظالمان از بین می‌رود و گره گشاده می‌شود.

سعید: (در حال خشم و اندوه) این چه سخنانی است که من از شما می‌شنوم؟ آیا کسانی مثل شما چنین سخن می‌گویند آیا پیامبران و وارثان آنان برای زندگی پوچ دنیوی چنین عشق ورزیده‌اند به خدا سوگند هر شهیدی که در راه حق بر زمین می‌افتد زمین را زیر قدمهای طاغوت‌ها بلرزه در می‌آورد اما ممکن است طغیان و تجاوز تا مدتی کوتاه ادامه پیدا کند، ولی همیشه در حال تزلزل، از امن و امان و راحتی محروم می‌باشد و نیز درخت پربار اسلام را بجز از خون شهدا، چیز دیگری نمی‌تواند سیراب کند و خون شهید شهادت می‌دهد که تا حال در امت اسلامی خیر موجود است و کسانی هستند که فقط برای خداوند جان خودشان را قربانی می‌کنند.

(شعبی و مطرف تحت تأثیر سخنان سعید قرار می‌گیرند)

شعبی: ای ابا عبدالله (سعید) معذرت می‌خواهم ما فقط برای حفظ جان تو حرص می‌ورزیم تا امت اسلام از شما استفاده نماید زیرا تمام مردم مسلمان به علم و فقه تو نیاز دارند.

سعید: ای شعبی همچنانکه مردم مسلمان محتاج و نیازمند کسانی هستند تا آنان را مسایل فقه بیاموزند همچنین کسانی نیاز دارند تا آنان را در مقابل تجاوزگران و طاغوتان درس ثبات و استقامت دهند.

مطرف: ای سعید مقام و منزلت تو از ما برتر است ای شعبی او را رها کن
والله من می بینم که خون شهادت از صورت سعید می چکد.

سعید: این آیه را تلاوت می کند: ﴿قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ
مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾ [التوبة: ۵۱]. «(ای پیامبر اسلام!)
بگو: جز آنچه را که خداوند برای ما مقدر کرده است هرگز بما نخواهد رسید
او خیر خواه ماست و اهل ایمان در هر حال بر خداوند توکل کنند».
(زندان بان دروازه را باز می کند و با سه نفر زندانی جدید وارد سلول
می شود و سپس دروازه را می بندد و خارج می شود و تمام زندانیان در حال
سکوت نشستند).

(یکی از زندانیان جدید به علماء نزدیک می شود و خاموشی را می شکند
و از مطرف بن عبدالله می پرسد).

زندان: خداوند نفع شما را مداوم سازد در مورد مسئله ای مرا فتوی بده.
مطرف: این دو تن از امامان و فقهای کوفه اند به تو فتوی خواهند داد.
زندان: خداوند بر تو رحم کند این ها چه کسانی هستند؟
مطرف: این سعید بن جبیر و این هم عامر شعبی است.
سعید: این هم مطرف بن عبدالله است.

زندان: «لا حول ولا قوة إلا بالله» علمای اسلام زندان و شکنجه می شوند
فاسقان و ستمگران آزادانه می گردند و تفریح می کنند.

(زندان رو بسوی سعید می کند و می پرسد)
ای امام در این مسئله مرا فتوی بده من سه طلاق یاد کرده ام که حجاج
در جهنم است آیا زخم طلاق می گردد.
سعید: از شعبی بپرس او تو را جواب می دهد.

(زندانی رو به شعبی می‌کند و می‌پرسد): ای شیخ شما در این مورد چه می‌فرمائید؟

شعبی: ای مرد، اگر حجاج با این همه جنایات و اعمال زشتی که مرتکب می‌شود به جنت برود در آن صورت هیچ اشکالی ندارد که تو با زنت بصورت حرام زندگی و معاشرت کنی!

زندانی: سوگند به خدا قلبم را شفا بخشیدی.

(زندانی دیگری از شعبی می‌پرسد)

زندانی دوم: ای امام خداوند یاورت باد، آیا حجاج کافر است یا مسلمان؟

شعبی: (با مسخره) مسلمان

زندانی دوم: (معترضانه می‌گوید): آیا به نظر شما حجاج ستمگر قاتل مسلمین، دشمن صالحین خوار کننده آزادگان و فرعون عرب، مسلمان است؟

شعبی: آری او به جبت و طاعت ایمان دارد و اما به آیات قرآن کفر می‌ورزد.

زندانی دوم: آری این درست و صحیح است.

(زندانبان داخل اتاق می‌شود می‌بیند همه زندانیان ساکت و خاموش نشسته‌اند و در فکر فرو رفته‌اند)

زندانبان: چرا هنگامیکه من داخل اتاق شدم همه ساکت و خاموش شدید؟

سعید: خداوند به کسی رحم می‌کند که خیر می‌گوید و استفاده می‌کند یا سکوت می‌نماید و در امن و امان می‌ماند.

زندانبان: ای شیخ من تو را فردی صالح می‌بینم پس تو درباره یاوران ظالمین چه می‌گویی؟

سعید: یاوران ظالمین سگان جهنم‌اند و در روز قیامت مثل سگ عو عو می‌کنند.

زندانبان: در مورد من چه می‌گویی؟ آیا من از یاوران ستمکاران هستم؟ سعید: نه یاوران ستمکاران کسانی هستند که لباس‌های شما را می‌شویند و برای شما غذا تهیه می‌کنند و...

زندانبان: (در حال تعجب) من هم از گروه ظالمین هستم؟ سعید: آری تو هم، و تو از گروه ظالمین هستی آیا تو در شکنجه دادن مخلوق خدا شریک آن‌ها نیستی؟ خداوند هنگامیکه فرعون و هامان را لعنت می‌کند در ضمن ارتشیان آنان را نیز مورد لعنت قرار می‌دهد.

﴿فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ فَاَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ﴾ [القصص: ۴۰].

«فرعون و لشکریانش را مورد مواخذه قرار دادیم و آن‌ها را در دریا غرق کردیم پس بنگر که عاقبت ستمکاران چگونه است» و نیز می‌فرماید: ﴿إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ﴾ [القصص: ۸]. «همانا فرعون و هامان و لشکریانشان همگی از خطا کاران بودند».

زندانبان: ولی من نمی‌توانم بگویم نه. سعید: اگر در تو سنگدلی مشاهده نمی‌کردند هرگز این مسئولیت را به تو واگذار نمی‌کردند.

زندانبان: من در مقابل این سمت حقوق دریافت می‌کنم، و اگر این مسئولیت را قبول نکنم فرزندانم گرسنه می‌شوند.

سعید: رزق و روزی خداوند همه جا فراوان است برو در کار دیگری تلاش کن در ظلم و ستم شریک مباش و هر کسی با خداوند درست عهد و پیمان ببندد خداوند او را موفق می‌سازد زیرا می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا ۖ وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾ [الطلاق: ۲-۳]. «هر کس پرهیزکار شود خداوند راه بیرون شدن (از مصائب جهان) را برای او می‌گشاید و از جائیکه گمان نبرد به او روزی می‌دهد و هر کس بر خداوند توکل کند خداوند او را کفایت می‌کند».

زندانبان: (برای دعا دست‌هایش را بسوی آسمان بلند می‌کند و می‌گوید): خداوندا تو می‌دانی من نزد این حکام ظالم و ستمگر خدمت می‌کنم و قلبم همیشه بر آن‌ها لعنت می‌فرستد، خداوندا من به تو پناه می‌برم از اینکه ظالم یا یاور ظالمین باشم، خداوندا اعمال گذشته‌ام را، در آینده راه نجاتی برایم بگشا.

پرده دوم

حجاج در دفتر استانداری بر سر کرسی نشسته و بر طرف چپ بسیاری از دستیارانش وجود دارند در همین حال رئیس شهربانی وارد دفتر می‌شود.
حجاج: مجرمین سه گانه را یکی یکی بیاورید.
(مطرف بن عبدالله، آورده می‌شود)

حجاج: آنچه امیر المؤمنین (عبدالملک بن مروان) درباره شما نوشته است می‌دانی؟

مطرف: آری می‌دانم.

حجاج: آیا تو کافری یا مسلمان؟

مطرف: خداوند امیر را اصلاح کند، همانا کسی که تفرقه انداخته و پیمان شکسته و به امت اسلامی خیانت ورزیده و روش پیامبر اسلام ﷺ را ترک نموده و مسلمین را بوحشت انداخته سزاوار کفر است.

حجاج: (در حال سرور و شادی به اطرافیان می‌گوید:) به کفر اعتراف نمود و جان خود را نجات داد او را آزاد کنید.

دستیاران: (بعضی به بعضی دیگر آهسته می‌گویند:) والله سخنان مطرف کنایه از حجاج بود.

(شعبی وارد اتاق می‌شود دربان آهسته در گوشش می‌گوید:) نزد حجاج به کفر اقرار کن و جان خودت را از مرگ نجات بده.

(حجاج به فکر فرو رفته و متوجه آمدن شعبی نمی‌شود، وقتیکه سرش را بلند می‌کند او را می‌بیند)

حجاج: ای شعبی تو هم از کسانی بودی که مخالفین ما را یاری کرده و در فتنه و فساد سعی و کوشش نموده‌ای؟

شعبی: خداوند امیر را اصلاح کند، بعضی‌ها مرا نصیحت کردند تا چیزهائی بگویم و تو را راضی کنم و خداوند را ناراض، من هرگز به آن حاضر نمی‌شوم و با تو راست می‌گویم.

ای امیر ما به فتنه‌ای کورکورانه مبتلا شده‌ایم و در آن فتنه از بیگناهان و متقیان و نیز از فاجران نیرومند و با قدرت نبودیم آنچه نشدنی بود رخ داد.

حجاج: (به دستیاران) راست می‌گوید: والله این‌ها از پاکان و متقیان نبودند تا بجنگند و نیز از فاجران نیرومند هم نبودند تا بر ما غلبه حاصل کنند ای شعبی برو ما تو را بخشیدیم.

حجاج: (شیخ سوء و رأس الفتنه را بیارید)

(سعید بن جبیر داخل اتاق می‌شود)

حجاج: (خود را به نادانی می‌زند و می‌پرسد) تو که هستی؟

سعید: سعید بن جبیر (سعید یعنی خوشبخت)

حجاج: نه تو شقی بن کسیر هستی (شقی یعنی بدبخت)

سعید: مادرم نامم و نام پدرم را از تو بهتر می‌دانست.

حجاج: تو و مادرت بدبخت هستید.

سعید: بدبخت کسی است که اهل جهنم باشد آیا تو علم غیب هم داری؟

حجاج: چرا در این مدت طولانی فرار کرده پنهان شدی؟

سعید: آنچه حضرت موسی علیه السلام فرموده است کردم ﴿فَقَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا

خِفْتُكُمْ﴾ [الشعراء: ۲۱]. «هنگامیکه از ظلم شما احساس خطر کردم از

دست شما فرار نمودم».

حجاج: (با لهجه تند) بصورت کنایه با من صحبت می‌کنی؟

(یعنی مرا به فرعون تشبیه می‌کنی)

سعید: من که واقعیت را بیان می‌کنم.

حجاج: آیا تو کافری یا مسلمان؟

سعید: (در حال خشم و اندوه) از روزی که ایمان آورده ام کافر نشده‌ام.

حجاج: ای منافق، تو مدعی ایمان هستی؟ بخدا سوگند تو را به

استخرهای مرگ می‌سپارم.

سعید: (در حال ثبات و استقامت) پس مادرم در اسم گذاری‌ام به هدفش

رسیده است چه چیزی بهتر از شهادت در راه خداوند و همجواری با

سیدالشهداء حضرت حمزه علیه السلام.

حجاج: (بصورت مسخره و تهدید) تو در جوار خوارج و مرتدین قرار

می‌گیری و ما تو را عوض دنیا آتش جهنم می‌دهیم.

سعید: (در حال استقامت) اگر می‌دانستم جهنم در دست تو است پس تو

را بجای خداوند پرستش می‌نمودم.

حجاج: هلاکت و تباهی برای کسی است که از جنت اخراج می‌گردد و به جهنم وارد می‌شود.

(حجاج رشته کلام را عوض می‌کند).

حجاج: تو در باره خلفاء چه می‌گویی؟ و کدام یک از آن‌ها بهتر است؟
سعید: (این بحث را خاتمه می‌دهد و می‌فرماید:) من وکیل مدافع و بایگان اعمال آن‌ها نیستم.

حجاج: خداوند کدام یک از آن‌ها را بیشتر دوست می‌دارد؟
سعید: این را فقط خداوند می‌داند چون از ظاهر و باطن همه کس اطلاع دارد.

حجاج: تو تصمیم گرفته‌ای که با من راست نگویی.

سعید: من نمی‌خواهم به شما دروغ بگویم.

حجاج: درباره معاویه چه می‌گویی؟

سعید: من به نفس خویش مشغول هستم وقت ندارم تا اعمال دیگران را بررسی کنم و درباره‌ی آن‌ها فتوی صادر کنم.

حجاج: چرا از جواب خوداری می‌کنی؟

سعید: خوش بخت کسی است که به عیب‌های خود مشغول باشد و به عیب‌های دیگران نپردازد.

حجاج: نظر تو درباره‌ی جنگ علی و معاویه چه بود؟

سعید: آن خون‌هایی بودند که خداوند دست‌های ما را به آن آلوده نکرده پس ما باید زبان خود را درباره‌ی آنان پاک نگهداریم.

حجاج: تو درباره‌ی من چه می‌گویی؟

سعید: تو نفس خویش را از من بهتر می‌شناسی

حجاج: ولی من می‌خواهم نظر تو را درباره‌ی خود بدانم.

سعید: اگر من واقعیت را بیان کنم شاید شما بدتان بیاید.

حجاج: اگر چه بدم بیاید ولی می‌خواهم نظرت را درباره‌ی خودم بدانم.
سعید: مرا ببخش.

حجاج: هرگز نه.

سعید: بنظر من تو برخلاف دستورات قرآن و سنت پیامبر اسلام و روش خلفای راشدین عمل می‌کنی زیرا برای حفظ قدرت و ادامه سلطه خویش مرتکب اعمالی می‌شوی که فردای قیامت سبب هلاکت و رسوایی تو می‌گردد.

حجاج: آیا من برای جهاد فی سبیل الله ارتش نفرستاده‌ام؟ و آیا برای فتح سند (پاکستان حالی) محمد بن قاسم را نفرستاده‌ام؟ و آیا در عراق امنیت برقرار نکرده‌ام؟

سعید: آری، ولی تو بزرگترین ستمکار و خون آشام دنیا هستی پیامبر اسلام ﷺ ارشاد می‌فرماید: «لَزَوَالِ الدُّنْيَا أَهْوَنُ عَلَى اللَّهِ مِنْ قَتْلِ أَمْرٍ مُسْلِمٍ» «زیر رو شدن تمام دنیا نزد خداوند از کشتن یک فرد مسلمان به درجات آسان‌تر است». پس چه می‌شود حال کسیکه هزاران مسلمان را کشته است. ای حجاج تو دوست می‌داری که تمام مردم مسلمان برده‌ی تو باشند و در کارهای خوب و بد، حق و باطل از تو اطاعت کنند در حالیکه دین اسلام چنین اجازه‌ای نمی‌دهد بلکه فقط در کارهای خوب و نیکو دستور اطاعت و فرمانبرداری می‌دهد پیامبر اسلام ﷺ می‌فرماید: «لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ» «اطاعت و پیروی از مخلوق در راه معصیت و نافرمانی خالق جایز نیست».

حجاج: (معتراضانه) آیا تو دوست داری طمعکاران و در کمین نشستگان را رها کنیم تا ما را غافل‌گیر کنند؟ هرگز نه بلکه لازم است قبل از اینکه آن‌ها ما را شام خود قرار دهند ما آن‌ها را صبحانه خود بگردانیم.

سعید: ولی خداوند این لقمه‌های مکروه را قبول ندارد که قومی صبحانه و دیگری شام قرار گیرد.

ای حجاج اگر تو در روز قیامت پاداش خوب می‌خواهی پس چرا امارت دنیا را بر آخرت ترجیح می‌دهی؟
حال آنکه این امارت امروز هست و فردا نیست.

(حجاج قدرت نمائی می‌کند و خشم خود را فرو می‌برد و رشته کلام را به جهت دیگری بر می‌گرداند).

حجاج: خداوند مرا از تو بیشتر دوست می‌دارد.

سعید: خداند عالم غیب است و روز قیامت هر کسی پاداش اعمال خویش را می‌بیند و به هیچکس ظلم نمی‌شود.

حجاج: من همراه امام المسلمین (عبدالملک) هستم و تو همراه امام گروه تفرقه انگیز و فتنه گر (یعنی گروه مخالف دولت اموی).

سعید: جماعت اسلامی طبق فرمان عبدالله بن مسعود رضی الله عنه عبارت است از «الْجَمَاعَةُ مَا وَافَقَ الْحَقَّ وَإِنْ كُنْتَ وَحَدَكَ وَالْفِتْنَةُ هِيَ إِضْطِهَادُ النَّاسِ فِي دِينِهِمْ»
«جماعت اسلامی گروه و حزبی است که موافق حق باشد اگر چه تو در آن تک و تنها باشی (یعنی اگرچه طرفداران آن کم باشند) و فتنه عبارت است از ظلم و ستم مذهبی بر مردم مسلمان».

حجاج: این آراء و نظریات گمراه کننده شخصی تو هستند که آن‌ها را به دانش آموزان خویش تلقین می‌کنی.

سعید: این علم و دانش پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است که اصحاب کرام آن را از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و ما آن را از اصحاب کرام به ارث برده‌ایم.

حجاج: آیا می‌خواهی اموالی را که ما برای امیرالمؤمنین جمع آوری کرده‌ایم، ببینی؟

سعید: نه

حجاج: ای پسر از انواع و اقسام مختلف طلا، نقره، لباس و جواهر و...
مقداری بیاور.

(خادم از همه انواع مقداری می آورد و پیش حجاج می گذارد)

حجاج: نظر تو درباره ی اینها چیست؟

سعید: اگر با شرایط صحیحی آنها را بدست بیاورید خوب است.

حجاج: با چه شرایطی؟

سعید: اگر از راه حلال آن را بدست بیاوری و در راه صحیح به مصرف
برسانی بخل نورزی و حق آن را بپردازی خوب است.

حجاج: آیا تو دوست داری از اینها چیزی داشته باشی؟

سعید: نه، چیزی که خداوند آن را دوست نمی دارد من آن را دوست
نخواهم داشت.

حجاج: این همه را بگزار من شنیده ام تو در طول زندگی هرگز
نخندیده ای در این چه رازی نهفته است؟

سعید: من در زندگی دنیوی چیزی ندیده ام که مرا به خنده بیاورد، زیرا
شخصی که راه و مسیرش از بالای جهنم می گذرد و او نمی داند آیا پیروز
مندانه عبور می کند یا در جهنم سرنگون می گردد، او چطور می تواند بخندد
خداوند می فرماید: ﴿وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا
﴿۷۱﴾ [مریم: ۷۱]. «هیچ یکی از شما باقی نخواهد ماند مگر آنکه به جهنم وارد
می شود این دستور قطعی پروردگار است».

حجاج: پس چرا ما می خندیم؟

سعید: همه قلبها برابر و مساوی نیستند و هر کسی به مسیری حرکت
می کند که برای آن خلق شده است.

حجاج: آیا ساز و طبل گوش می‌کنی؟ (نی آورده می‌شود و یکی نی می‌زند و سعید گریه می‌کند).

حجاج: چه چیزی تو را وادار به گریه کرده است حال آنکه این یک نوع بازی و خوشحالی است.

سعید: بلکه این یک نوع اندوه و پریشانی است زیرا صدای آن مرا به یاد روز بزرگی انداخت که خداوند درباره آن روز می‌فرماید: ﴿يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا﴾ [النبا: ۱۸]. «روزی که صور دمیده می‌شود. آنگاه همه مرده‌ها از قبرها بسوی پروردگارشان می‌شتابند».

حجاج: می‌خواهی با سخنان پند آمیزت مرا گول بزنی تا از تو درگذر کنم و تو را ببخشم.

سعید: (شجاعانه) من از خداوند عفو و بخشش می‌خواهم نه از تو.

حجاج: (در حال خشم و اندوه) تو برای خودت یک نوع قتل انتخاب کن تا به همان صورت تو را بکشم.

سعید: (جوانمردانه می‌گوید): بلکه ای حجاج تو برای خودت صورت قتل را انتخاب کن به خداوند سوگند، به هر شکل و صورتی که تو مرا می‌کشی روز قیامت به همان صورت خداوند از تو قصاص می‌گیرد.

حجاج: به خدا سوگند تو را بصورتی می‌کشم که تا بحال هیچکسی را نکشته‌ام و بعد از تو هم هیچکس را نخواهم کشت.

سعید: پس تو دنیای مرا خراب می‌کنی و من آخرت تو را.

حجاج: پسر شمشیر و نطع را بیاور (نطع یک نوع سفره پوستینی بود که جلاد هنگام کشتن مردم آن را پهن می‌کرد تا زمین خون آلود نشود)
(جلاد شمشیر و نطع را حاضر می‌کند)

حجاج: او را ببرید (جلاد سعید را بسوی کشتارگاه می برد و سعید هنگام خروج می خندد بعضی از تماشاچیان حجاج را از موضوع اطلاع می دهند).
حجاج: او را بیاورید (سعید آورده می شود و حجاج از او می پرسد): آیا تو نگفتی که هرگز نمی خندی پس چرا الان خندیدی؟

سعید: از این خنده ام گرفت که تو چقدر برای مخالفت با دستورات خداوند جرأت داری و خداوند چقدر نسبت به تو حلیم و بردبار است.
حجاج: (در حال خشم) این مردک را بکشید، او را بکشید.

سعید: آماده شهادت می شود و رو به قبله می کند و این آیه را می خواند:
 ﴿إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ [الأنعام: ۷۹]. «من با ایمان خالصانه بسوی خدائی روی آوردم که آفریننده آسمانها و زمین است و من هرگز از مشرکان نیستم».

رویش را بسوی قبله نصاری (بیت المقدس) بگردانید بسوی آن هائی که در میان خودشان تفرقه و اختلاف ایجاد کردند زیرا سعید هم از جماعت و گروه نصاری است.

سعید: (در حال تبسم این آیه را می خواند) ﴿وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولَّوْا فَنَّمَّ وَجْهُ اللَّهِ﴾ [البقرة: ۱۱۵]. «مشرق و مغرب از آن خداوند است پس به هر طرف روی کنید بسوی خداوند روی آورده اید».
حجاج: (در حال خشم) او را سرنگون کنید صورتش را به سوی زمین برگردانید.

سعید: این آیه را می خواند: ﴿مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى﴾ [طه: ۵۵]. «ما شما را از این خاک آفریدیم و هم

در این خاک بازتان می‌گردانیم و هم بار دیگر (روز قیامت) از این خاک بیرونتان می‌آوریم».

حجاج: این دشمن خدا را بکشید چقدر زبانش برای قرآن خواندن روان است.

سعید: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ»

ای حجاج، این کلمه را از من تحویل بگیر تا روز قیامت با هم ملاقات کنیم (سپس چنین دعا می‌کند).

«اللَّهُمَّ لَا تُسَلِّطْهُ عَلَى أَحَدٍ يَقْتُلُهُ بَعْدِي» «خداوندا بعد از من حجاج را بر کشتن کسی مسلط نفرما».

پرده آخر

(حجاج بر روی تخت خوابیده و در خواب عمیقی بسر می‌برد ناگهان گریه و زاری می‌کند)

حجاج: مرا از دست او نجات دهید مرا نجات دهید مرا نجات دهید مرا از دست او برهانید او تصمیم دارد مرا بکشد، مرا می‌کشد.

خادم: سرورم کیست؟ اینجا که کسی نیست!

حجاج: (خاک بر سر) سعید بن جبیر است. او دارد مرا خفه می‌کند او مرا می‌کشد.

خادم: قربان حدود دو هفته است که سعید کشته شده است.

حجاج: تو بیهوده می‌گویی او نمرده است من الان او را دیدم مانند شتر مستی بر سرم حمله‌ور شد و قصد کشتن مرا داشت.

خادم: سرورم، این‌ها همه اوهام و خواب‌های خیالی هستند سعید مرده است تو خودت او را کشتی.

حجاج: نه، نه، من او را نکشتم من او را نکشتم بلکه آن‌ها (اشاره بسوی جلادان) او را کشتند.

خادم: تو یا آن‌ها به هر حال سعید کشته شد و دفن گردید.

حجاج: ای احمق تو می‌خواهی برایم شخصی را مرده تصور کنی که الان بالای سرم ایستاده و دستش بر گلویم بود؟ (وای بر من حجاج، که هیچکس سخنانم را باور نمی‌کند حتی خادمم (به خادم می‌گوید): در را ببند مرا ول کن و برو خادم از اتاق خارج می‌شود می‌ایستد و با خود می‌گوید.

خادم: خداوندا تو پاک و منزه هستی هر کس را بخواهی عزت و ذلت می‌دهی یا احکم الحاکمین امروز ذلت و رسوایی حجاج برای وجود و عظمت و عدالت تو بزرگترین دلیل و برهان بشمار می‌آید.

(حجاج مجدداً بالای تخت می‌خوابد ولی بعد از لحظه‌ای این صدا آویزه گوشش قرار می‌گیرد).

«بَلْ اخْتَرَ لِنَفْسِكَ يَا حَجَّاجُ فَوَاللَّهِ مَا تَقْتُلُنِي قَتْلَةً إِلَّا قَتَلَكَ اللَّهُ مِثْلَهَا فِي الْآخِرَةِ»

(ای حجاج تو برای خویش قتل را انتخاب کن بخدا سوگند به هر صورتی که تو مرا می‌کشی خداوند در روز قیامت به همان صورت تو را می‌کشد) (حجاج وحشت زده می‌شود و دوباره سر صدا شروع می‌کند) حجاج: آه از تو خواهش می‌کنم از تو خواهش می‌کنم مرا نکش، مرا نکش، مرا نکش، آه، آه...

(خادم وارد اتاق می‌شود)

خادم: سرورم چه شده؟ ناراحت نباش، نترس.

حجاج: چگونه نترسم؟ شکل و صورت سعید مرا رها نمی‌کند مقابل چشمانم قرار دارد آن است، آیا تو او را نمی‌بینی؟

خادم: (آهسته می گوید:) چقدر عجیب است حاجی که هزاران مسلمان را بترس و وحشت انداخته بود، امروز از شکل و صورتی خیالی می ترسد.
حجاج: (سخنان خادم را می شنود:) ای احمق و نادان این شکل نیست بلکه سعید با تمام گوشت و پوستش است او برای کشتنم اصرار می ورزد.
خادم: (در حال مسخره) چرا اینقدر از مرگ می ترسی؟ حالا که تو هزاران نفر را تا حال کشته‌ای امروز هم خودت لذت چیزی که به دیگران چشاندی ای بیچاره.

حجاج: (در حال خشم) ای نادان تو برای مردنم خوشحال هستی؟ اگر زنده ماندم تو را برای مردم درس و عبرت قرار می دهم.

خادم: تعجب می کنم تو بر فراش مرگ هستی و تهدید می کنی؟ قبل از مرگ لااقل لحظه‌ای به درگاه خداوند تواضع و گریه زاری کن ولی ستمکاری مثل تو کجا می تواند تواضع و گریه زاری نماید خداوند درست فرموده است:
 ﴿وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾ [الأنعام: ۲۸]. «اگر بار دیگر دنیا برگردند باز هم اعمال زشتی را که از آن نهی شده‌اند تکرار خواهند کرد همانا آن‌ها دروغ گو هستند».

(حجاج از بالای تخت بر زمین می افتد)

حجاج: آه، من با سعید بن جبیر کاری ندارم من با سعید بن جبیر کاری ندارم.

(خوف و وحشت حجاج افزون تر می گردد و با صدایی بلند جان می سپارد)

(و در حین مرگ حجاج این آواز شنیده می شود ولی کسی صاحب آواز را نمی بیند)

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَفِيلاً عَمَّا يَعْمَلُ
 الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ ﴿٤٢﴾ مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي
 رُءُوسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ ﴿٤٣﴾﴾ [ابراهيم: ۴۲-۴۳]. «هرگز
 مپندار که خداوند از کردار ستمکاران غافل است بلکه (دانسته) کیفر
 ظالمان را بتأخیر می‌افکند تا آن روزیکه چشم‌ها واله مانده و دل‌هایشان از
 شدت عذاب به دهشت و اضطراب افتاده است.»